



WWW.KHERADGAN.IR

کوروش بزرگ در شاهنامه فردوسی



از کتاب آثارالباقیه نوشته ابوریحان بیرونی:
کوروش که کیخسرو است

فهرست

کوروش بزرگ در شاهنامه فردوسی	۵
مقدمه	۵
آثاری که از زیر خاک یافت شدند و دانش ما را افزایش دادند	۶
اسطوره‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟!	۶
تهاجم و سلطه بیگانگان، نابودی داده‌ها، آمیختگی روایت‌ها در شاهنامه	۷
پیشدادیان و پیش از تاریخ؛ کیانیان و هخامنشیان	۹
نام‌های شاهنامه و نام پادشاهان	۱۱
بررسی نام کوروش	۱۱
کوروش و فریدون	۱۲
شباهت داستان کودکی فریدون با کوروش	۱۲
شباهت سپاکو و فرانک	۱۳
قیام فریدون و قیام کوروش	۱۳
هماهنگی‌هایی در خارج از شاهنامه	۱۴
کوروش و کیخسرو	۱۴
شباهت فراوان کوروش و کیخسرو	۱۵
شباهت داستان کودکی کیخسرو با کوروش	۱۶
پخش کردن ولایت‌ها قبل از مرگ	۱۷
هماهنگی گفته‌های کوروش با کیخسرو	۱۸
هماهنگی‌هایی در خارج از شاهنامه	۲۰
کوروش، فریدون یا کیخسرو؟!	۲۲
آیا کیخسرو پیش از کوروش بوده است؟ (پیوست اول)	۲۴
کیخسرو در شاهنامه و آمیختگی زمان	۲۵
کوی هتوسروه در اوستا	۲۵
آمیختگی اشخاص تاریخی و شخصیت‌های اسطوره‌ای	۲۸
نابودی منابع و انزوای نخبگان ایرانی، پس از تهاجم الکساندر	۲۹
بیرونی به شباهت کوروش و کیخسرو تردید نداشته است (پیوست دوم)	۳۲
بن مایه‌ها و یاری نامه‌ها	۳۷

کوروش بزرگ در شاهنامه

کوروش که کیخسرو است...

(ابوریحان بیرونی، از برترین پژوهشگران تاریخ جهان)

بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۶). آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیر کبیر. ص ۱۵۲



WWW.KHERADGAN.IR

تشکیلات فرمانروایی در شاهنامه همان تشکیلات هخامنشی است... کیخسرو در واقع همان کوروش و چهره افسانه‌ای کوروش بزرگ است...

(دکتر جلال خالقی مطلق، از برترین شاهنامه پژوهان جهان)

(۲۸ فروردین ۱۳۹۵). «کیخسرو» شاهنامه: همان «کوروش بزرگ» است. آئرداد.



کسانی که این سوال را مطرح می کنند که «چرا در شاهنامه از هخامنشیان یاد نشده است؟» در واقع نا آشنایی خود را با تحولات تاریخی ایران، اسطوره ها و شاهنامه آشکار می سازند. تعجب آور است که برخی اسکندر شاهنامه را بدون چون و چرا همان الکساندر مقدونی می دانند اما کوروش را کیخسرو نمی دانند!



هراسی که مرا همواره همراه می آمد این بود که مبادا روزی پای به راه کژی و اهریمنی گذارم...

اندروزهای پایانی کوروش در کوروش نامه گزنفون

گزنفون (۱۳۸۹). زندگی کوروش. ترجمه ابوالحسن تهامی. تهران: نگاه. ص ۳۵۴ دفتر ۸، بخش ۷، بند ۷



WWW.KHERADGAN.IR



روانم نباید که آرد منی بداندیشی و کیش آهرمنی... به یزدان شوم یک زمان نا سپاس به روشن روان اندر آرم هراس

اندروزهای پایانی کیخسرو در شاهنامه

خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۴). «کیخسرو و کوروش». ایران شناسی. س ۷، ش ۱. صص ۱۶۸-۱۶۶

رسوایی دیگری برای تحریف کنندگان:
بیرونی به شباهت کوروش و کیخسرو
تردید نداشته است

دانش بیشتر: KHERADGAN.IR/?p=15281
 یکی از جالب ترین جدول ها از نظر ترتیب پادشاهان هخامنشی در آثارالباقیه بیرونی

ابوریحان بیرونی به شباهت کوروش و کیخسرو تردید نداشته، بلکه به تعداد پادشاهان، ترتیب، نام ها و از این دست موارد تردید داشته است. تردید کلی بیرونی از نظر ترتیب و تعداد پادشاهان منطقی بوده است، اما همین جدول حداقل درباره ترتیب پادشاهان هخامنشی با توجه به آثار باستانی، سکه ها و کتیبه هایی که از سراسر جهان (از آسیای مرکزی گرفته تا مصر) در قرون اخیر به دست آمده اند و رمزگشایی شدند، اتفاقا یکی از دقیق ترین جدول ها از نظر ترتیب پادشاهان هخامنشی در کتاب آثارالباقیه بیرونی است...

کوروش که کیخسرو است ← **کوروش بزرگ**
 قورس که لهراسب است ← **کمبوجیه و گنومات**
 قمبروز ← **داروش بزرگ**
 دارای ثانی ← **خشیارشا**
 اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد ← **اردشیر بن اخشویوش که بمقروش یا بقتدوش ملقب است یعنی دراز دست**
 ← **اردشیر یکم**
 خسرو دوم ← **خشیارشا دوم**
 سفد ناتوس بن خسرو ← **سغدیانیوس**
 اردشیر بن دارای ثانی ← **اردشیر دوم**
 اردشیر سوم ← **اردشیر سوم**
 اربیس بن اخوس ← **ارشک**
 دارا آخرین ملوک ایران ← **داروش سوم**

بیرونی، ابوریحان (۱۲۸۹)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانشورشت، تهران: امیرکبیر، ص ۱۵۲

آیا کیخسرو پیش از کوروش بوده است؟



کیخسرو یک شخصیت **اسطوره ای** است که **بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ داشته است**. اگر بخواهیم برای یک شخصیت اسطوره ای مانند کیخسرو زمان دقیق تعیین کنیم کار **بیهوده ای** انجام داده ایم. نباید کیخسرو را عینا گوی هئوسروه در اوستا دانست چرا که زمان سروده شدن شاهنامه بسیار با زمان گردآوری اوستا فاصله داشته است و آن کیخسروی که در شاهنامه بوجود آمد را نمی توان عینا یکی از شخصیت های اوستا دانست بلکه حاصل **حافظه جمعی** مردمان می باشد که با روایت های چند شخص تاریخی و داستانی آمیخته شده است. بخش زیادی از داستان های کیخسروی شاهنامه، درباره گوی هئوسروه در اوستا نیامده است. همانطور که رفته رفته زبان تغییر می کند، شخصیت های داستانی هم با خاطرات تاریخی و اجتماعی آمیخته می شوند و در نهایت کیخسرو در شاهنامه بوجود می آید....

کورش بزرگ در شاهنامه فردوسی

مجید خالقیان^۱

مطابق با به‌روزرسانی ۱۰ دی ۱۳۹۵

مقدمه

با وجود پژوهش‌های ارزشمند، درباره شاهنامه و تاریخ ایران، هنوز عده‌ای بیان می‌کنند که از کورش و هخامنشیان در شاهنامه یاد نشده است! حتی برخی از این گفته‌ها بهره می‌برند و به کورش‌ستیزی می‌پردازند. مشخص نیست از چه رو این حساسیت تا این حد برای کورش وجود دارد، در حالی که نام بسیاری از پادشاهان ایران که وجود آن‌ها در تاریخ ایران به اثبات رسیده، به صورت مستقیم و دست نخورده در شاهنامه نیامده است.

در ادامه خواهیم دید که روایت‌های مربوط به کورش در جای جای شاهنامه به چشم می‌خورد. تعجب‌آور است که برخی اسکندر شاهنامه را بدون چون و چرا همان الکساندر مقدونی می‌دانند اما کورش را کیخسرو نمی‌دانند! آشکار است که کیخسرو در شاهنامه بیشترین آمیختگی را با کورش بزرگ دارد. در این بحث چند نکته وجود دارد. اول آنکه نباید اسطوره‌ها را با دید صرفاً تاریخی نگاه کنیم بلکه اسطوره‌ها آمیختگی‌هایی با تاریخ داشته‌اند نه آنکه تاریخ را عیناً نقل کنند. هر کدام از داستان‌های اسطوره‌ای ویژگی‌هایی دارند که باید این ویژگی‌ها را مورد توجه قرار دهیم و بعد جنبه‌های تاریخی را استخراج کنیم.

۱- دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ، دانشگاه تهران

همچنین نباید فراموش کنیم که حکیم ابوالقاسم فردوسی بعد از گذشت هزاران سال از دودمان‌های ایران باستان، پس از تهاجمات بزرگ به ایران و سلطه آنها بر ایرانیان، شاهنامه را سرود، آن هم در زمانی که بسیاری از آثار باستانی در دسترس نبودند و کتیبه‌ها رمز گشایی نشده بودند.

آثاری که از زیر خاک یافت شدند و دانش ما را افزایش دادند

این روزها همه می‌دانیم که به کمک پیشرفت فناوری و یافته‌های باستان‌شناسان، اطلاعات ما درباره دوران باستان تاریخ بشر خیلی بیشتر از مردمان کهن از جمله مردمان ایران در سده‌های پس از اسلام شده است. برای مثال این روزها آثار فراوانی از تمدن سومر در دسترس است که پژوهشگران روزگار کهن اصلاً با آنها آشنا نبودند و به طور کلی با تمدن سومر آشنا نبودند.

رمزگشایی خطوط میخی که در چند قرن اخیر حاصل شده است، دانایی ما درباره تمدن‌های باستانی را بسیار بسیار افزایش داده است.

با آنکه منابع تاریخی و اسطوره‌ای درباره هخامنشیان سخن گفته‌اند و این بسیار ارزشمند است، اما یافته‌های نوین، تحول بزرگی در آگاهی ما از هخامنشیان به وجود آورد و مشخص شد خیلی از نوشته‌های سنتی (چه نوشته‌های ایرانیان و چه نوشته‌های غیر ایرانیان) دقیق نیستند و حتی گاهی نادرست هستند. برای مثال یافت شدن استوانه کوروش در سال ۱۸۷۹ میلادی اتفاق بسیار شگفت‌آوری بود و به تاریخ‌پژوهی درباره کوروش کمک شایانی کرد.

تا همین چند وقت پیش ما اصلاً از تمدن بزرگ جیرفت اطلاع نداشتیم و اتفاقات عجیب و غریبی باعث شد که آثار فراوانی از جیرفت به دست بیاید و فرضیات پژوهشگران درباره نخستین تمدن‌های بشری را با چالش روبرو کرد. سطحی‌نگری است که بگوییم چون شخص یا اشخاصی در دوران کهن زندگی می‌کردند پس باید اطلاعاتشان از تمدن سومر، جیرفت، کوروش و هخامنشیان بیشتر از ما باشد. در صورتی که با کمک یافته‌های نوین، اطلاعات ما بسیار بیشتر از مردمان روزگار کهن است.

اسطوره‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟!

می‌دانیم که شاهنامه علاوه بر آنکه ارزش ویژه‌ای در ادبیات و زبان فارسی دارد، از نظر اسطوره‌ای هم بسیار مهم است. نباید فراموش کنیم که در شاهنامه، ما با اسطوره‌ها سر و کار داریم. پژوهشگران زیادی به موضوع اسطوره پرداخته‌اند که میرچا الیاده یکی از سرشناس‌ترین آنها است. این اسطوره‌شناس سرشناس، در نوشته‌های خود به مفهومی به نام «حافظه جمعی» اشاره می‌کند و درباره چگونگی شکل‌گیری اسطوره‌ها می‌نویسد:

یاد یک واقعه تاریخی و یا یک شخص «حقیقی»، حداکثر بیش از دو یا سه قرن در حافظه جمعی مردمان باقی نمی‌ماند. چون برای حافظه جمعی دشوار است که حوادث فردی و سرگذشت اشخاص «حقیقی» را به یاد بسپارد. شاید بتوان گفت که حافظه عامه به شخصیت‌های تاریخی دوران‌های جدید، معنی و اعتباری می‌بخشد که بایسته آنهاست (الیاده، ۱۳۹۳: ص ۵۸-۵۹).

باید توجه داشت که این حافظه جمعی و دستاوردهای آن، گاهی بسیار ارزشمند هستند و به قول الیاده ممکن است خاطره یک دوران را حقیقی‌تر به ما بنمایاند. در بسیاری از اوقات آن حسی که در یک رویداد تاریخی در میان مردم وجود دارد با یک واقعیت عینی قابل درک نیست. همانطور که مایکل استنفورد در کتاب «درآمدی بر فلسفه تاریخ» اشاره می‌کند، تاریخ درباره انسان‌ها، کنش‌ها و درد و رنج‌های آنها است، درک کامل اعمال و رفتاری‌های آنها مستلزم این است که تا اندازه ممکن به دنیای برداشت‌ها، واکنش‌ها، محاسبات و احساسات آنها راه یابیم (استنفورد، ۱۳۸۷: ص ۱۰۱). اینجاست که اسطوره یکی از مهم‌ترین دستاوردها است که ما را در یافتن چنین مواردی یاری می‌کند.

از این رو وقتی ما حافظه جمعی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، نباید توقع داشته باشیم که جنبه‌های زندگی یک شخصیت تاریخی بدون کم و کاست در آن وجود داشته باشد، بلکه کلیتی که داستان‌ها به ما القا می‌کنند، دارای حقایق ارزشمندی است. این موضوع در شاهنامه فردوسی به خوبی دیده می‌شود و در این نوشتار، با در نظر گرفتن این موارد به بررسی شاهنامه می‌پردازیم.

تهاجم و سلطه بیگانگان، نابودی داده‌ها، آمیختگی روایت‌ها در شاهنامه

نکته‌ای که در تاریخ ایران وجود دارد این است که ایرانیان خاطرات گذشته خود را به صورت داستان‌های اسطوره‌ای نگاه داشتند که با تجربیات تاریخی و اجتماعی آنها آمیخته شده بود. حتی شخصیت‌های تاریخی با شخصیت‌های اسطوره‌ای آمیخته شدند و کلیتی از گذشته خود را نگاه داشتند.

این آمیختگی‌ها معمولاً در حافظه جمعی رخ می‌دهد و با توجه به زمان سروده شدن شاهنامه بسیار طبیعی است. می‌دانیم که حکیم ابوالقاسم فردوسی بعد از گذشت هزاران سال از دودمان‌های ایران باستان، آن هم پس از تهاجمات بزرگ به ایران و سلطه آنها بر ایرانیان، شاهنامه را سرود. خیلی سخت است که با این شرایط، تاریخ واقعی آن هم با نام‌های دست نخورده، در شاهنامه وجود داشته باشد.

نابودی آثار مربوط به هخامنشیان از زمان الکساندر مقدونی آغاز شد. او کاخ‌های پارسه را به آتش کشید و نابودی و کشتار فراوانی را انجام داد. پروفیسور علیرضا شاپور شهبازی درباره علت این کار الکساندر تحلیل جالب و ارزنده‌ای ارائه داده است:

علت حقیقی آتش زدن پارسه این بود که [الکساندر] می‌دید ایرانیان پایتختی باشکوه و مذهبی در اینجا ساخته‌اند که تا باقی است امید آنان به زنده ماندن دولت هخامنشی و نگاه داری آیین‌های ملی ایرانی به جای خواهد ماند و هرگز آن مقدونی را جانشین پادشاه خویش نخواهند دانست، این بود که از عمد و از روی شوق آن را آتش زد تا به همه بفهماند که دولت هخامنشی و مرکز و زادگاه آنان نابود شده و از آن پس تنها او را باید آقای آسیا دانست (شهبازی، ۱۳۸۹: ص ۲۰۱؛ همچنین ن.ک: شهرکی، ۱۳۹۵).

اما بدون تردید اقداماتی که پس از الکساندر توسط حکومت‌های بزرگ انجام شد به مراتب تأثیر گذارتر بود چرا که در طول یک مدت نسبتاً طولانی سعی کردند چهره هخامنشیان را تخریب کنند. برای مثال داده‌ها و منابعی که از زمان فرمانروایی سلوکیان و عصر هلن‌گرایی سخن می‌گویند، آشکار می‌سازند که در این دوره رویکرد مثبتی به پادشاهان هخامنشی وجود نداشته است و بعید نیست کوشش‌هایی در جهت تخریب و از میان برداشتن داده‌های مرتبط با آنها صورت گرفته باشد. شواهد گوناگون نشان می‌دهند که مدتی پس از تهاجم الکساندر، بسیاری از آثار گذشته، در دسترس ایرانیان نبودند و شاید بر اثر اقدامات هلن‌گرایانه، ایرانیان از محتوای کتیبه‌های باقی مانده آگاهی نداشتند. هنگامی که داده‌ها نابود شوند و بسیاری از نخبگان کشور منزوی شوند، دانایی بی‌کم و کاست از تاریخ دشوار می‌شود اما حافظه جمعی است که یادگاری از آن دوران را در دل خود نگه داشته است. حال که با پیشرفت مطالعات تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی، واقعیت‌هایی درباره تاریخ ایران بدست آمده است، هماهنگی‌هایی در تاریخ و شاهنامه می‌بینیم که بسیار شگفت‌آور می‌باشد. مشخص می‌شود که شخصیت‌های تاریخی با شخصیت‌های داستانی آمیخته شده‌اند.

وقتی روایت‌های تاریخی را با داستان‌های شاهنامه تطبیق می‌دهیم، تا قبل از ساسانیان، این آمیختگی کاملاً ملموس است. به نظر می‌رسد که روایت‌های مربوط به یک شخص ویژه در داستان‌های چند شخص گوناگون جای گرفته است و یا روایت‌های مربوط به چند شخص در قالب یک فرد در شاهنامه دیده می‌شود. این موضوع درباره اسکندر بسیار مشهود است. روایت‌های نزدیک به الکساندر مقدونی در کنار روایت‌های مربوط به حضرت ذوالقرنین (ع) که در قرآن و منابع دیگر آمده است، در کنار یکدیگر و در قالب اسکندر نمایان می‌شود. این آمیختگی فقط با ذوالقرنین نیست بلکه به نظر می‌رسد بسیاری از افسانه‌های ایرانی در قالب داستان اسکندر نمایان شده‌اند. در شاهنامه، پدر اسکندر، داراب پادشاه کیانی خوانده می‌شود حال آنکه در هیچ کدام از روایت‌های مربوط به الکساندر مقدونی چنین موضوعی یافت نمی‌شود. این در حالی است که شاهنامه پس از فراز و نشیب‌های هزار ساله و شاید آمیختگی‌های فراوان شخصیت‌های داستانی با اشخاص تاریخی در دوران اشکانیان و ساسانیان - حتی در قرون نخستین پس از اسلام - به دست ما رسیده است. هرچند شاهنامه هرچه جلوتر می‌آید، آمیختگی هم کمتر می‌شود تا جایی که آمیختگی‌ها در دوران ساسانیان کمتر از دوره‌های دیگر است.

باید توجه داشت که این آمیختگی فقط در شاهنامه وجود ندارد. آمیختگی روایات در گفته‌های مورخین بیگانه از جمله یونانی‌ها به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد بعضی از روایاتی که از تاریخ ایران می‌گویند با افسانه‌های یونانی آمیخته شده‌اند و روایت‌های مربوط به چند شخص در قالب یک شخص بوجود آمده‌اند. به همین سبب گفته‌های آن‌ها درباره تاریخ ایران یکسان نیست و برای مثال هر کدام از مورخان یونانی، داستان‌های متفاوتی از یک رویداد نقل کرده‌اند. از طرفی برخی از این آثار از بین رفته‌اند و فقط خلاصه‌هایی از آنها باقی مانده است (مانند تاریخ کتزیاس) همچنین ممکن است برخی از آن‌ها در طول تاریخ دگرگون شده باشند. از این رو نمی‌توان همه گفته‌های مورخان یونانی را بدون کم و کاست، به عنوان مبنا و اساس قرار داد و نباید توقع داشت روایت‌های آمیخته شده با کوروش در منابع ایرانی دقیقاً همانند گفته‌های بیگانگان باشد. خوشبختانه امروز با به دست آمدن آثار باستانی، کتیبه‌ها، سکه‌ها و... می‌توانیم پژوهش‌های دقیق‌تری در حوزه تاریخ ایران باستان به ویژه هخامنشیان داشته باشیم که مردمان کهن چنین شرایطی را نداشتند.

پیشدادیان و پیش از تاریخ

کیانیان و هخامنشیان

هنگامی که شاهنامه را مورد بررسی قرار می‌دهیم، به نظر می‌رسد که کلیت آن با تاریخ ایرانیان هماهنگ است. شاهنامه ابتدا با پادشاهان پیشدادی شروع می‌شود؛ پادشاهانی مانند کیومرث، هوشنگ، جمشید و فریدون.

چنین می‌نماید که زمان پیشدادیان با دوره‌های پیش از تاریخ فلات ایران هماهنگی دارد، به طوری که آنها صرفاً یادگاری از یک شخص ویژه نیستند بلکه نماد یک دوره تاریخی می‌باشند به طوری که مدت فرمانروایی برخی از آنها بسیار زیاد (نزدیک به هزار سال) است. اگر هم شخصیت‌هایی مانند هوشنگ و جمشید وجود داشتند، رفته رفته ذهنیت جمعی، با نمادسازی، یک دوران را در قالب نام آنها جای داد. به عبارتی دیگر، رفته رفته این دوره‌ها تبدیل به اسطوره شدند و خاطرات دوره‌های پیش از تاریخ با خاطرات دوران شاهنشاهی‌های بزرگ آمیخته شد و داستان‌های اسطوره‌ای بوجود آمدند.



تصویر فشرده از مرتبه شاهان ایرانی از کیومرث تا ساسانیان نقش شده بر یک قالی بافته کرمان سده ۱۹ م. (آلن، ۱۳۸۴)

همچنین با پژوهش‌های انجام گرفته به نظر می‌آید کیانیان شاهنامه، بیشترین آمیختگی را با مادها و هخامنشیان دارند. نمی‌توان به طور کامل مادها و هخامنشیان را از هم جدا دانست چرا که کوروش - که او را بنیان‌گذار سلسله هخامنشی می‌دانند - مادرش یک مادی بوده است و در ادامه پادشاهان ماد بر روی کار می‌آید، از این رو بسیار طبیعی است که هر دو با نام کیانیان در شاهنامه دیده شوند.

در اینجا به این نکته اشاره می‌کنیم که حتی برخی از ایران‌شناسان مانند هرتل و هرتسفلد از موضوع یکی بودن برخی از پادشاهان کیانی و هخامنشی سخن گفته‌اند. اما آرتور کریستن‌سن، فرض‌هایی را درباره وجود یک حکومت در نواحی شرق ایران، مطرح کرده که پیشوند «کوی» در نام بسیاری از پادشاهان این حکومت به چشم می‌خورد است. کریستن‌سن با مدنظر قرار دادن بخش‌هایی از/وستا از جمله یشت‌ها و دیگر شواهد، دوره سلطنتی مشرق ایران را مقدم بر هخامنشیان می‌داند (ن.ک: کریستن‌سن، ۱۳۸۱: صص ۴۹-۵۳). اما درباره وجود تاریخی چنین سلسله‌ای هنوز شواهد باستان‌شناختی یافت نشده است و آثار کنونی وجود چنین پادشاهی قبل از هخامنشیان را تأیید نمی‌کند. به نظر نمی‌رسد که یک کشور سازمان یافته بزرگ در مناطق شرقی و آسیای مرکزی بوجود آمده باشد (ن.ک: داندامایف، ۱۳۷۵: ۲۷-۲۹). ممکن است با یافته‌های بیشتر اطلاعاتی از این فرمانروایان به دست آید و شاید آنها رؤسای قبایل بودند. اما به هر حال هیچ بعید نیست که این کوی‌ها بن‌مایه داستانی داشته باشند همانطور که بعدها هم با سنت داستان سرایی در ایران به صورت آشکار مواجه می‌شویم.

در هر صورت چه این کوی‌ها بن‌مایه داستانی داشته باشند و چه جنبه‌های تاریخی، آمیختگی‌های فراوانی با مادها و هخامنشیان داشته‌اند. همانطور که اشاره شد در اسطوره‌های ایرانی با آمیختگی روایات روبرو هستیم. بعید نیست که کیانیان شاهنامه حاصل آمیختگی شخصیت‌های داستان‌های شرقی ایران، با مادها و هخامنشیان باشند. نام و یاد شخصیت‌های داستان‌های شرقی رفته رفته با خاطرات مادها و هخامنشیان آمیخته شده است به طوری که خاطرات مادها و هخامنشیان، داستان‌های شرقی را تحت شعاع قرار داد و کیانیان شاهنامه بیشتر شبیه به مادها و هخامنشیان شدند. کیانیان شاهنامه یک قلمروی بزرگ را در اختیار دارند و رفتار آنها شباهت‌های ویژه‌ای به هخامنشیان دارد و تشکیلات فرمانروایی کیانیان در شاهنامه یادآور تشکیلات هخامنشی است.

دلایل گوناگونی برای بوجود آمدن این آمیختگی می‌تواند وجود داشته باشد، از جمله شباهت‌های نام و رفتار این فرمانروایان داستانی و تاریخی با یکدیگر. اما یک نکته مهم وجود دارد و آنکه در زمان سلوکیان و عصر هلن‌گرایی رویکرد مثبتی از جانب فرمانروایان به هخامنشیان نبوده است و این رویکرد شاید باعث سخت‌گیری‌هایی درباره سخن گفتن از هخامنشیان و افتخار به آنها شده است، از این رو حافظه جمعی که یاد و خاطره شکوه هخامنشیان را در دل خود جای داده بود و احتمالاً مردمان نواحی گوناگون ایران خواستار ماندگاری یاد شکوه گذشته بودند، خاطرات مادها و هخامنشیان را با داستان‌های شرقی آمیخت و رفته رفته

داستان‌ها و روایات اسطوره‌ای-تاریخی بوجود آمدند. در واقع شروع این آمیختگی‌ها را باید در عصر هلن‌گرایی و به دلیل تحولات آن عصر جستجو کرد اما به مرور آمیختگی‌ها بیشتر شد.

نام‌های شاهنامه و نام پادشاهان

زبان پارسی نوین که در شاهنامه فردوسی به کار رفته است؛ تفاوت‌هایی با زبان‌های میانه و باستان دارد و نام پادشاهان زیادی با تغییر و دگرگونی در شاهنامه آمده است. در حقیقت زبان میهنی ایرانیان را به سه بخش می‌توان تقسیم کرد:

- باستان

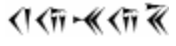
- میانه

- نوین

گرچه شباهت‌هایی بین این زبان‌ها وجود دارد اما تفاوت‌های فراوانی در آنها دیده می‌شود. ممکن است یک نام در زبان باستان به یک شکل باشد و در زبان میانه به شکلی دیگر و همان نام در پارسی نوین به صورت متفاوت با آن دو دیده شود.

برای مثال نام جمشید در اصل به این شکل بوده است: ییم خش ئت (Yima Khashaeta) یا نام اردشیر به این شکل بوده است: آرتخشتر

بررسی نام کوروش

نام کوروش در کتیبه‌های باستانی به این شکل نوشته شده است:  نام کوروش در کتیبه‌های باستانی به این شکل نوشته شده است: یونانیان نام او را کوروس (Kuros) نگاشته‌اند که بعدها در لاتین به صورت کیروس خوانده شد و امروز در تلفظ فرانسوی سیروس و در تلفظ انگلیسی سایروس (Cyrus) خوانده می‌شود (ن.ک: خلیلی، ۱۳۸۰: ص ۲۲).

پس کوروش نامی است که از کتیبه‌های باستانی -که به زبان باستان نگاشته شده‌اند- به دست آمده و نام‌هایی مانند آن در منابع یونانی و یهودی و... دیده می‌شود. آنچه باعث شده است امروز این شخص را کوروش بنامیم، رمز گشایی کتیبه‌ها می‌باشد.

با این دگرگونی‌های زبانی نباید توقع داشت که نام این شخص به صورت «کوروش» در شاهنامه آمده باشد، همانطور که نام آرتخشتر بدون دگرگونی نیامده است. اما در شاهنامه فردوسی، پادشاهانی وجود دارند

که علاوه بر شباهت نام آنها با کوروش، روایت‌های مربوط به آنها هم با روایت‌های مربوط به کوروش همخوانی دارد. اینجا جایی است که «حافظه جمعی» یاد و خاطره کوروش را در دل خود جای داده است.

کوروش و فریدون

همانطور که فریدون در اسطوره‌های ایرانی جایگاه ویژه و غیر قابل انکار دارد، کوروش هم در تاریخ ایران جایگاه ویژه و غیر قابل انکاری دارد.

آشکارترین شباهتی که می‌توان بین کوروش و فریدون پیدا کرد مقابله آنها با شخص‌های تقریباً هم نام است. فریدون با **آژی‌دهاک** (معرّب: ضحاک) و کوروش با **آستیاک**، مقابله می‌کند. همانطور که می‌بینید آژی‌دهاک و آستیاک شباهت زیادی با هم دارند و حتی عده‌ای آژی‌دهاک را **آژدهاک** خوانده‌اند که شباهتش با آستیاک بیشتر می‌شود. اما شباهت به اینجا ختم نمی‌شود. شباهت‌های دیگری هم بین این دو از جمله در داستان‌ها دیده می‌شود.

شباهت داستان کودکی فریدون با کوروش



نوزادی کوروش

داستان کودکی فریدون در شاهنامه شباهت عجیبی با داستانی دارد که هرودوت از زمان کودکی کوروش می‌گوید.

در شاهنامه فردوسی اینچنین گفته می‌شود که ضحاک در خواب دید که مردی بر او می‌شورد و به بندش می‌کشد و آن مرد همان فریدون بود. به همین جهت خورد و خواب بر وی حرام شد و در صدد یافتن فریدون برآمد.

بنا به گفته هرودوت داستان کودکی کُروش اینچنین است:

آستیای دخترى به نام ماندانا داشت و شبى در خواب دید که از زهدان دخترش تاکی روییده و به سراسر آسیا سایه افکنده است. آستیای قبل از این هم خواب دیده بود که پیشاب دخترش به سیلی تبدیل شده که پایتخت او و سپس سراسر آسیا را فرا گرفته است. پس از آنکه تعبیر خواب را از خواب‌گزاران پرسید قصد داشت نوزاد ماندانا که همان کُروش بود را از بین ببرد (هرودوت، کتاب ۱، بندهای ۱۰۷ و ۱۰۸).

همان طور که مشاهده می‌شود، پادشاه قبل از فریدون و کُروش تحت تأثیر خوابی که می‌بیند به فکر نابودی فریدون و کُروش می‌افتند. اما شباهت‌ها در اینجا به پایان نمی‌رسد هم فریدون و هم کُروش از نابود شدن نجات می‌یابند.

شباهت سپاکو و فرانک

بر اساس گفته هرودوت، بانویی به نام سپاکو (اسپاکو) کُروش را پرورش می‌دهد، این در حالی است که هرودوت سپاکو به معنای سگ دانسته است (ن.ک: هرودوت، کتاب ۱، بند ۱۱۰). جالب آنکه نام مادر فریدون یعنی فرانک، به معنای سیاه گوش است (لغت نامه دهخدا، ذیل فرانک). معنای هر دو نام، با حیوان در ارتباط است و حتی بعید نیست که هرودوت با توجه به عدم آگاهی‌های لازم معنی سپاکو را درست درک نکرده باشد و در حقیقت سپاکو و فرانک، کاملاً به یک معنا داشته باشند.

قیام فریدون و قیام کُروش

شباهت بعدی که می‌توان به شمار آورد، قیام هر دوی این اشخاص علیه پادشاه پیشین است. فریدون با همراهی کاوه یک قیام به یادماندنی را علیه ضحاک (آژدهاک) در اسطوره‌های ایرانی رقم می‌زند. از طرفی بر اساس گفته مورخان یونانی مانند هرودوت کُروش علیه آستیای به پا می‌خیزد. این دو مقابله به نتیجه می‌رسد و باعث بهبود اوضاع می‌شود.

هماهنگی‌هایی در خارج از شاهنامه

می‌دانیم فتح بابل از مهم‌ترین اقدامات کورش بوده است و جالب آنکه اگر دیگر منابع ایرانی را بررسی کنیم، ارتباط ضحاک (آژدهاک) را با شهر بابل می‌بینیم. فریدون بر ضحاک پیروز شد و او را اسیر کرد و در کوه دماوند حبس نمود. هرچند ویژگی‌هایی که از مکان نخستین ضحاک در شاهنامه گفته می‌شود هم به وضعیت جغرافیایی بابل نزدیک است. اما در منابع دیگر واژه **بابل** مستقیماً اشاره می‌شود.

برای مثال صاحب *مجم‌التواریخ و القصص* درباره ضحاک می‌گوید:

ضحاک، یعنی خندناک. و آژدهاک گفتند سبب آن علت که بر کتف بود، ... و «تاج» جدا و

بود که عرب از نسل او آند و بزمین **بابل** نشست ... (*مجم‌التواریخ و القصص*، ص ۲۶).

در *فارسنامه* ابن بلخی هم گفته می‌شود:

از بهر آن او را آژدهاق گفتندی که او جادو بود و به **بابل** پرورش یافته بود و جادویی بآموخته

و روزی خویشان را بر صورت آژدهایی بنمود (*ابن بلخی*، ۱۳۷۴: ص ۱۰۷).

با توجه به آثار باستانی یافته شده، فتح بابل به دست کورش، از مهم‌ترین وقایع آن دوران است. استوانه کورش که یکی از بی‌مانندترین آثار باستانی از لحاظ محتوا در آن روزگار است، به فتح این شهر توسط کورش و چگونگی رفتار آن با مردمان اشاره می‌کند. این درحالی است که بر اساس گفته گزنفون در *کوروش‌نامه*، فتح کورش در ادامه اقدام پدافندی کورش در برابر دشمنانی است که در ابتدا قصد حمله داشتند (*ن.ک: گزنفون، دفتر ۳، بخش ۳ و دفتر ۷، بخش ۵*).

می‌توان گفت وقتی خاطرات دوران کورش در حافظه جمعی باقی مانده و آمیختگی‌ها رخ داده است، بخشی از خاطرات کورش در قالب فریدون جای گرفته است، بسیاری از دشمنان او در قالب ضحاک ترسیم شده‌اند و مهم‌ترین فتح کورش که بابل بوده هم با عنوان مکان ضحاک، در یادها باقی مانده است.

کورش و کیخسرو

درباره همانندی‌های کیخسروی شاهنامه با شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای همواره میان پژوهشگران بحث و گفتگو بوده است. در این بین معمولاً از سه گزینه مهم نام برده می‌شود: هئوسروه (Haosravahh) (یادشده در *اوستا*)، هووخشتره (پادشاه ماد)، کورش (پادشاه هخامنشی).

برخی از پژوهشگران با کمک علم زبان‌شناسی و ریشه‌یابی نام‌ها به دنبال این هستند که کیخسرو را معادل یکی از این پادشاهان بدانند. این در حالی است که ذهن مردمان کهن چندان با زبان‌شناسی

آشنا نبوده است و صرفا شباهت نام‌ها باعث آمیختگی روایات آنها با یکدیگر می‌شده‌است. بنابراین تعجبی ندارد که کیخسروی شاهنامه با همه این گزینه‌ها آمیخته شده باشد.

برای دانش بیشتر بر روی عنوان زیر کلیک کنید:

آیا کیخسرو پیش از کوروش بوده است؟ (پیوست یک)

شباهت فراوان کوروش و کیخسرو

آنچه در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد شباهت بسیار زیاد کیخسرو با کوروش است و به عبارتی می‌توان گفت کیخسرو بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ دارد. کیخسرو یکی از مهم‌ترین پادشاهان شاهنامه است همانطور که کوروش یکی از مهم‌ترین پادشاهان تاریخ بوده است. خردمندی کیخسرو یادآور خردمندی کوروش می‌باشد. این در حالی است که اگر کیخسرو با هووخشتره هم مرتبط باشد، بی‌پیوند با کوروش نیست. زیرا بر اساس کوروش‌نامه گزنفون، هووخشتره (سیاکسار) دایی کوروش است و در طول کتاب، کوروش، یکی از سرداران سیاکسار می‌باشد و در برابر دشمنان ایستادگی می‌کند.

در اینجا به صورت تیتروار اشاره‌ای به برخی از شباهت‌ها می‌کنیم و سپس توضیحات بیشتری درباره برخی از این شباهت‌ها می‌آوریم. هرچند شاید به دلیل در هم آمیختگی روایات، در جزئیات تفاوت‌هایی دیده شود اما کلیات، شباهت عجیبی به هم دارند.

- نام‌های کوروش و کیخسرو، شبیه یکدیگر هستند و این باعث می‌شده است در حافظه جمعی آمیختگی‌هایی بوجود آید. این شباهت نه از نظر زبان شناسی بلکه صرفا از نظر آوایی مورد توجه قرار دارد و در حافظه جمعی باعث به وجود آمدن آمیختگی‌ها به مرور می‌شود. این شرایط با توجه به خوانش اوستایی و پهلوی نام کیخسرو (کوی‌هئوسروه و کئی‌هوسروه) و شباهت آنها به خوانش غربی (کوروس و کیروس) از نام کوروش بیشتر قابل درک است.

- خرد و دادگری کیخسرو با تدبیر و عدل کوروش (به ویژه در گفته گزنفون) قابل مقایسه است. آوازه کوروش هم به دلیل همین دانایی و دادگستریش است.

- داستان کودکی کیخسرو در شاهنامه شبیه داستان کودکی کوروش در گفته هرودوت است.

- مادر کوروش و کیخسرو از اقوام دیگر هستند، بر اساس شاهنامه فردوسی، مادر کیخسرو، فرنگیس دختر افراسیاب تورانی بوده و بر اساس کوروش‌نامه گزنفون و تاریخ هرودوت، مادر کوروش فرزند پادشاه ماد، یعنی ماندانا بوده است.

- هر دو پادشاه دور از سرزمین پدری، پیشرفت می‌کنند: کیخسرو در توران و کوروش (بر اساس گفته گزنفون) در دیار ماد.

- هم کیخسرو و هم کوروش در برابر پدر بزرگ مادریشان قرار می‌گیرند. آستیاک پدر بزرگ مادری کوروش، به نوه‌اش حمله می‌برد (نگاه کنید به تاریخ هرودوت که در این بخش هماهنگی‌هایی با رویدادنامه نبونئید دارد) اما کیخسرو برای کین ستانی سیاوش که ناجوانمردانه توسط افراسیاب به قتل رسیده بود در مقابل افراسیاب، پدر بزرگ مادری‌اش قرار می‌گیرد.

- کیخسرو پس از جنگ‌های پی در پی، تورانیان را از ایران می‌راند و دست آنها را از ایران کوتاه می‌سازد. بر اساس کوروش‌نامه گزنفون، کوروش دشمنانی که قصد حمله داشتند را عقب می‌راند و دست آنان را کوتاه می‌سازد.

- مرگ کوروش شباهت به مرگ کیخسرو دارد و حتی اندرزهای قبل از مرگ کوروش در کوروش‌نامه گزنفون شباهت عجیبی به اندرزهای کیخسرو در شاهنامه دارد.

شباهت داستان کودکی کیخسرو با کوروش

باز هم کوروش و کیخسرو در روایت‌های مربوط به کودکی با هم شباهت دارند. افراسیاب به سبب پیشگویی‌هایی که درباره کیخسرو کرده اند، از او بیمناک می‌شود، همانگونه که آستیاک به سبب پیش‌گویی‌ها بیمناک می‌شود.

در شاهنامه درباره کیخسرو اینچنین گفته می‌شود:

چند ماه پس از کشته شدن سیاوش در توران به فرمان افراسیاب، فرنگیس، زن سیاوش و دختر افراسیاب، فرزندی می‌زاید به نام کیخسرو. افراسیاب به علت پیشگویی‌هایی که درباره کیخسرو کرده اند، از او بیمناک است، ولی سرانجام از کشتن کودک چشم می‌پوشد، بدین شرط که پیران او را به شبانان سپارد تا در میان آنان بزرگ شود تا مگر از نژاد خود چیزی نداند (لازم به ذکر است که افراسیاب پیش از این خوابی دیده بود که باعث هراسش از آینده شده بود). چون کودک به هفت سالگی می‌رسد، پیران او را به نزد افراسیاب می‌آورد و کیخسرو به سفارش پیران خود را در حضور افراسیاب به دیوانگی می‌زند و بدین ترتیب از مرگ می‌رهد (خالقی مطلق، ۱۳۷۴: ص ۱۵۸).

پیش از این هم به قسمتی از داستان هروودت اشاره کردیم و در اینجا تکرار می‌کنیم اما ادامه داستان را که شباهت نسبی با کیخسرو دارد هم بیان می‌کنیم:

آستیایک دختری به نام ماندانا داشت و شبی در خواب دید که از زهدان دخترش تاکی روییده و به سراسر آسیا سایه افکنده است. آستیایک قبل از این هم خواب دیده بود که پیشاب دخترش به سیلی تبدیل شده که پایتخت او و سپس سراسر آسیا را فرا گرفته است. پس از آنکه تعبیر خواب را از خواب‌گزاران پرسید قصد داشت نوزاد ماندانا که همان کوروش بود را از بین ببرد. آستیایک به یکی از نزدیکان خود به نام هارپاگ که در کشور ماد مردی صاحب قدرت است، فرمان می‌دهد که کودک را با خود ببرد و سر به نیست کند. هارپاگ خود بدین کار دست نمی‌زند و این وظیفه را به یکی از سرشبانان پادشاه به نام میترداد واگذار می‌کند. اما چون میترداد کودک را به چراگاه خود می‌برد، زن سرشبان او را از کشتن کودک باز می‌دارد و کودک را به جای کودک خود که تازگی مرده به جهان آمده بود می‌پذیرد. سپس تر چون کوروش به ده سالگی می‌رسد، روزی هنگام بازی با کودکان کوی، در اثر رفتار کوروش بر راز نژاد او پی می‌برند. ولی کوروش را بدین بهانه که چون هنگام بازی در کوچه خود را پادشاه نامیده بود و با این کار به نظر مغان خواب آستیایک تعبیر شده و دیگر خطری از سوی کوروش پادشاهی او را تهدید نمی‌کند، به پیش پدر و مادرش به پارس می‌فرستد (همان: ص ۱۵۸-۱۵۹؛ ن.ک: هروودت، کتاب ۱، بندهای ۱۰۷ و ۱۲۰).

پخش کردن ولایت‌ها قبل از مرگ

گفته کتزیاس و گزنفون درباره چگونگی پخش کردن ولایات بین جانشینان با گفته شاهنامه فردوسی درباره کیخسرو هماهنگی نسبی دارد.

بر اساس کوروش‌نامه گزنفون، کوروش، فرمانروایی را به فرزند بزرگش کمبوجیه (کامبوزیا) می‌دهد اما به دیگر فرزندش شهربانی ماد، ارمنیه و کادوسته را می‌دهد (گزنفون، دفتر ۸، بخش ۷، بند ۱۱). کتزیاس می‌گوید، کوروش، پسر بزرگ خود یعنی کمبوجیه را به عنوان جانشین خود برگزید و پسر کوچک را ساتراپ (حاکم) باکتریان (بلخ) و خوارزم و پارت و کرمانیان کرد. بخش‌هایی را هم به اشخاص دیگر سپرد (کتزیاس، کتاب ۸، بندهای ۱ و ۲).

بر اساس شاهنامه نیز کیخسرو تنها به گزینش لهراسپ به جانشینی خود بسنده نمی‌کند، بلکه فرمانروایی بخش‌هایی از کشورش را نیز به پهلوانان واگذار می‌نماید (خالقی مطلق، ۱۳۷۴: صص ۱۶۵-۱۶۶).

هماهنگی گفته‌های کوروش با کیخسرو

اندرزهایی که کیخسرو پیش از مرگش می‌دهد و در شاهنامه فردوسی وجود دارد، شباهت زیادی به اندرزه‌های کوروش در گفتار گزنفون دارد و به طور کلی شرایط پایان زندگی کوروش در گفته گزنفون شبیه به شرایط پایان زندگی کیخسرو در شاهنامه است.

روایت شاهنامه درباره پایان زندگی کیخسرو اینچنین است:

کیخسرو پس از شصت سال پادشاهی دل از جهان بر می‌کند و از خداوند می‌خواهد که او را به سوی خود باز خواند. بعد از مدتی، سروش در خواب بدو نمایان می‌گردد و به او مژده می‌دهد که آرزوی او پذیرفته گشت. کیخسرو چون از خواب بر می‌خیزد، پس از اندرز کردن بزرگان و گذشت حوادثی به سوی جهان دیگر رهسپار می‌گردد و یا به عبارتی عروج می‌کند (ن.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۴: ص ۱۶۳-۱۶۴).

گزنفون هم از خواب دیدن کوروش قبل از مرگش خبر می‌دهد:

یک شب که در کاخ شاهی آرمیده بود، خوابی دید و در آن خواب چنان نمودش که کسی بزرگ‌تر و بلندپایه‌تر از مردان به دیدارش آمده‌او را گفت: «ای کوروش، کارهایت آراسته کن که تو را زمان فرا رسیده است به نزد ایزدان شوی» (گزنفون، دفتر ۸، بخش ۷، بند ۲).

گرچه در سخنان دیگر مورخان هم از خواب دیدن کوروش قبل از مرگش سخن آمده است اما اندرزه‌های کوروش قبل از مرگ در گفته گزنفون شباهت‌های عجیبی با اندرزه‌های کیخسرو در شاهنامه دارد.

بر اساس کوروش‌نامه گزنفون، کوروش نخست زبان به شرح پیروزی‌های خود گشوده و می‌گوید:

پسرانم و دوستان من، پایان زندگی من فراز می‌آید... و به هنگامی که مرگ در ربود مرا شما باید با گفتار و کردار آشکار کنید که من نیک بخت و دل شاد بوده‌ام. به زمان کودکی همه شادی‌ها و پیروزی‌های کودکانه خویش را داشتم، و چون بالیدم و بالا گرفتم، گنجینه‌های جوانی را از آن خویش کردم؛ و همه گردن فرازی‌های مردانه را فراچنگ آوردم... و سال‌ها همچنان که به دنبال یک دگر گذشتند، می‌نگریستم که قدرت من نیز با گذر سالیان فزونی می‌گیرد، به گونه‌ای که خویش را در کهن سالی سست تر از جوانی نیافتم؛ و به یاد نمی‌آورم که در رسیدن به چیزی که از بهرش کوشیده بودم، یا آرزویش را داشتم ناکام مانده باشم. فزون تر این که دوستان را با گنج و خواسته که بخشیده‌ام شاد کرده، دشمنان را فکنده و کوفته‌ام. این سرزمین نیاکانی که زمانی در آسیا به هیچ نمی‌آمد، اکنون در چکاد نیرومندی از بهر شما باز می‌نهم، و اگر در نگر (نظر) آوریم چه پیروزی‌های کلان

بر من آغوش گشوده اند، خواهیم دانست که مرا شکستی نبوده است (گزنهون، دفتر ۸، بخش ۷، بندهای ۶ و ۷ و ۸).

کوروش سپس از هراس خود سخن می گوید:

در سراسر زندگانی روزهایم آن گونه گذشت که آرزویش می داشتم، هراسی که مرا همواره همراه می آمد این بود که مبادا روزی پای به راه کژی و اهریمنی گذارم، و این هراس بار نمی داد که خویش را سخت بزرگ بیانگارم، یا شادی کنم آن چنان که بی خردان کنند. ... مرا آرزو این است که رستگار بیندارندم مردمان، و به نیکی یاد کنند از من ... (همان).

بر اساس شاهنامه فردوسی، کیخسرو در اواخر عمرش، با خود چنین می اندیشد:

بر این گونه تا سالیان گشت شست	جهان شد همه شاه را زیر دست
پر اندیشه شد مایه و جان شاه	از آن رفتن کار و آن دستگاه
همی گفت: هر جا از آباد بوم	ز هند و ز چین اندرون تا به روم
هم از خاوران تا در باختر	ز کوه و بیابان و از خشک و تر
سراسر ز بدخواه کردم تهی	مرا گشت فرمان و گاه مهی
جهان از بداندیش بی بیم گشت	فراوان مرا روز بر سر گذشت
ز یزدان همه آرزو یافتم	ز هند و ز چین اندرون تا به روم

و سپس از هراس خود سخن می گوید:

روانم نباید که آرد منی	بداندیشی و کیش آهرمنی
شوم بدکنش همچو ضحاک و جم	که با تور و سلم اندر آمد به زَم...
به یزدان شوم یک زمان ناسپاس	به روشن روان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فرّه ایزدی	گیرایم به کژی و راه بدی
از آن پس بر آن تیرگی بگذرم	به خاک اندر آید سر و افسرم
به گیتی بماند ز من نام بد	همان پیش یزدان سرانجام بد
تبه گردد این گوشت و رنگ رخان	بریزد به خاک اندرون استخوان
هنر کم شود، ناسپاسی به جای	روان تیره ماند به دیگر سرای
گرفته کسی تاج و تخت مرا	به پای اندر آورده بخت مرا
ز من مانده نام بدی یادگار	گل رنج های کهن گشته خار

من اکنون چو کین پدر خواستم جهانی به خوبی بیاراستم
 بکشتم کسی را که بایست کشت که بُد کژ و با راه یزدان درشت
 به آباد و ویران درختی نماند که منشور بخت مرا برخواند

چنان که می‌بینیم در هر دو گزارش، نخست سخن از گسترش قدرت و پیروزی بر دشمنان و رسیدن به همه آرزوها و خواسته‌هاست، و سپس در پایان، سخن از هراس است. هراسی که کیخسرو و کوروش در دم مرگ از آن سخن می‌گویند، هراس از گرفتاری در چنگال غرور و منی‌ناشی از کسب قدرت زیاد است که مبادا آنها را به ناسپاسی کشاند و اهریمنی بودن این کردار در هر دو گزارش نقل شده است (خالقی مطلق، ۱۳۷۴: ص ۱۶۶-۱۶۸).

هماهنگی‌هایی در خارج از شاهنامه

ابوریحان بیرونی در اثر بسیار ارزشمندش یعنی *آثار الباقیه عن القرون خالیه* به صورت مستقیم از یکی بودن کوروش و کیخسرو نام می‌برد. بیرونی گفته‌های ملل و اقوام گوناگون را درباره پادشاهان می‌آورد که بخش مربوط به پادشاهان ایران، هماهنگی نسبی با شاهنامه دارد. او به اختلافات درباره گفته مربوط به پادشاهان ایران اشاره می‌کند و در آخر به قول دیگری هم اشاره می‌کند و می‌گوید:

در کتاب‌های سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده، ملوک ایران و بابل را نام برده اند و از فریدون که نزد آنان «یافول» نام دارد شروع کرده اند تا دارا... (بیرونی، ۱۳۸۶: ص ۱۵۱).

بیرونی در ادامه می‌گوید:

ولی با آنچه ما می‌دانیم از حیث عدد ملوک و نام‌های ایشان و مدت پادشاهی و اخبار دیگر احوال ایشان اختلاف دارد (همان).

اما در آخر به دلیل احترام به خوانندگان این روایت هم نقل می‌کند و قبل آن می‌گوید:
 اگر ما این اقوال مذکور را در اینجا برای خوانندگان نقل نکنیم اولاً متاع خود را به سنگ تمام فروخته ایم و ثانیاً در دل‌های خوانندگان تولید نگرانی کرده ایم و ما این اقوال را در جدولی جداگانه قرار می‌دهیم تا آنکه آراء و اقوال بهم مخلوط نشود (همان).

جالب آنکه همین جدولی که بیرونی چنین مواردی را درباره آن گفته است و در نهایت آن را آورده است تا متاع خود را به سنگ تمام بفروشد، با توجه به آثار باستانی، کتیبه‌های هخامنشی، سکه‌های باقی مانده و هماهنگی آنها با دیگر منابع تاریخی که امروز در دسترس ما قرار دارد، متوجه می‌شویم که یکی از دقیق‌ترین جدول‌های آن کتاب درباره ترتیب پادشاهان است.

نکته مهم آنجاست که در جدول مورد نظر این چنین نوشته است:

کورش که کیخسرو است (همان: ص ۱۵۲).



ابوریحان بیرونی به شباهت‌هایی که آورده است، اعتماد بیشتری داشته است به طوری که در جایی می‌نویسد: «اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد» که بدون تردید منظور همان خشایارشاى بزرگ است اما جالب آنکه برای خشایارشاى دوم از نام اخشویوش استفاده نمی‌کند بلکه از نام خسرو دوم بهره می‌برد. بیرونی از پژوهشگرانی است که منابع و متون اقوام و ملل گوناگون را بررسی کرده است. متون غربی، متون یهودی و... جالب است که در آن زمان به شباهت کوروش و کیخسرو پی برده است و خوشبختانه اثر او به دست ما رسیده است و از گزند حوادث در امان مانده است.

برای دانش بیشتر نگاه کنید به:

بیرونی به شباهت کوروش و کیخسرو تردید نداشته است (پیوست دوم)

چه بسی چنین رویکردی در دیگر پژوهشگران و دانایان ایرانی پس از اسلام، حتی فردوسی هم وجود داشت. یعنی ممکن است با کوروش در منابع غربی و یهودی (مثلا کوروس در منابع یونانی یا کوروس در لاتین) برخورد کرده باشند و به دلیل شباهت‌های او با کیخسرو اینچنین برداشت می‌کردند که کوروش همان کیخسرو است. می‌دانیم که بسیاری از این بزرگان با محتوای کتیبه‌های هخامنشی و آثار باستانی آشنا نبودند و به بسیاری از آثار باقی مانده از آن دوران که در دسترس پژوهشگر امروز است، دسترسی نداشتند (به دلیل تهاجم‌ها و نابودی‌هایی که از زمان حمله الکساندر به بعد رخ داده بود)؛ بنابراین چنین برداشتی از جانب پژوهشگران ایرانی آن دوران بسیار طبیعی بوده است.

کوروش، فریدون یا کیخسرو؟!

ممکن است این ابهام پیش آید که بالاخره کوروش، فریدون است و یا کیخسرو؟! به طور خلاصه می‌توان گفت کیخسرو بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ دارد و بخشی از روایات مربوط به فریدون هم آمیختگی‌هایی با کوروش بزرگ پیدا کرده است.

همانطور که پیش از این گفته شد، اسطوره‌ها یادآور «حافظه جمعی» مردمان هستند و طبیعی است که در حافظه جمعی «آمیختگی» رویدادها رخ می‌دهد. آمیختگی روایات در شاهنامه به چشم می‌خورد و این آمیختگی با توجه به زمان سروده شدن شاهنامه بسیار طبیعی است؛ به هر حال شاهنامه پس از تهاجمات بزرگ به ایران و پس از گذر سالیان سال از دوران مادها و هخامنشیان سروده شده است. این موارد فقط درباره کوروش بوجود نیامده و به نظر می‌رسد درباره بسیاری از پادشاهان دیده می‌شود.

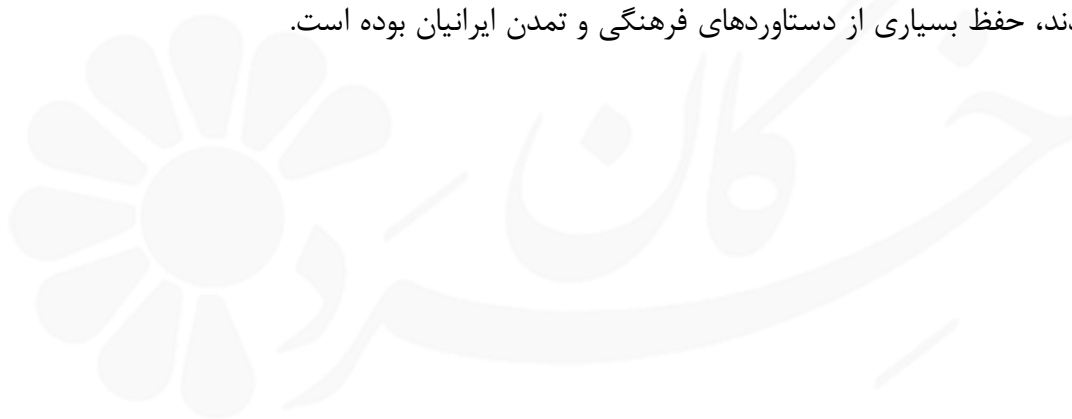
شاهنامه ابتدا با پادشاهان پیشدادی شروع می‌شود. پادشاهانی مانند کیومرث، هوشنگ، جمشید و فریدون. چنین می‌نماید که زمان پیشدادیان با دوره‌های پیش از تاریخ فلات ایران هماهنگی دارد، به طوری که آنها صرفاً یادگاری از یک شخص ویژه نیستند بلکه نماد یک دوره تاریخی می‌باشند. به عبارتی دیگر، رفته رفته آن دوره‌ها تبدیل به اسطوره شدند و خاطرات دوره‌های پیش از تاریخ با خاطرات دوران شاهنشاهی‌های بزرگ آمیخته شد و داستان‌های اسطوره‌ای بوجود آمدند. از این رو ممکن است برخی از خاطرات کوروش در قالب فریدون نمایان شده باشد.

اما از طرفی کیانیان شاهنامه، بیشترین آمیختگی را با مادها و هخامنشیان دارند. تغییر و تحولاتی که در پی آمدن کوروش رخ داد را می‌توان با تحولاتی که با آمدن کیخسرو در دوره کیانیان شاهنامه بوجود آمد مقایسه کرد. علاوه بر شباهت داستان‌های کیخسرو به داستان‌هایی که درباره کوروش گفتند، منش و رفتار کیخسرو شباهت به کوروش دارد و حتی گفتار کیخسرو یادآور گفتار کوروش در منابع است. همانطور که گفته شد، به نظر می‌رسد کیخسرو در شاهنامه بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ دارد.

اگر شاهنامه را با روایات تاریخی بسنجیم، ممکن است چنین هماهنگی‌هایی در دوره‌های دیگر هم یافت شود. همانطور که به نظر می‌رسد، داریوش با داراب آمیختگی‌هایی دارد.

دلایل گوناگونی برای بوجود آمدن این آمیختگی می‌تواند وجود داشته باشد، از جمله شباهت‌های نام و رفتار این فرمانروایان داستانی و تاریخی با یکدیگر. اما یک نکته مهم وجود دارد و آنکه در زمان سلوکیان و عصر هلن گرایی رویکرد مثبتی از جانب فرمانروایان به هخامنشیان نبوده است و این رویکرد شاید باعث سخت گیری‌هایی درباره سخن گفتن از هخامنشیان و افتخار به آنها شده است، از این رو حافظه جمعی که یاد و خاطره شکوه هخامنشیان را در دل خود جای داده بود و احتمالاً مردمان نواحی گوناگون ایران خواستار ماندگاری یاد شکوه گذشته بودند، خاطرات مادها و هخامنشیان را با داستان‌های شرقی آمیخت و رفته رفته داستان‌ها و روایات اسطوره‌ای-تاریخی بوجود آمدند.

این موارد نشان می‌دهد که حافظه جمعی ایرانیان، با گذشت این همه سال و با وجود آن حملات بزرگ، یاد و خاطره شکوه پیشین سرزمینشان را در یادها به صورت اسطوره‌ای نگاه داشتند و فردوسی با شاهکار به یادماندنی خود یعنی شاهنامه، این یادگارها را ماندگار کرده است. کارکرد مهمی که این اسطوره‌ها ایفا کردند، حفظ بسیاری از دستاوردهای فرهنگی و تمدن ایرانیان بوده است.



آیا کیخسرو پیش از کوروش بوده است؟

(پیوست اول)

مجید خالقیان

مطابق با به روزرسانی ۱۰ دی ۱۳۹۵

پیش از این در نوشتاری شباهت‌های برخی از شخصیت‌های شاهنامه به کوروش بزرگ را شرح دادیم و تحلیل کردیم. در نوشتار پیشین با بررسی‌های گوناگون بیان شد که به نظر می‌رسد کیخسرو در شاهنامه بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ دارد، هرچند فریدون هم آمیختگی‌هایی با کوروش بزرگ دارد. اما عده‌ای با بیان این موضوع که بر اساس *اوستا* کیخسرو پیش از هخامنشیان قرار داشته است، مدعی می‌شوند که هیچ ارتباطی بین کیخسرو و کوروش نبوده است!! گرچه در همان متن تا حدودی این موضوع هم مورد نقد قرار گرفت و توضیحاتی ارائه شد اما در این نوشتار به صورت ویژه به این موضوع می‌پردازیم. برخی از دوستانی که چنین ادعاهایی می‌کنند مشخص است که آشنایی با *اوستا* و شاهنامه و همچنین منابع تاریخی ندارند و صرفاً موضوعی را جایی شنیده‌اند و با ارزش‌ها و نگرش‌های خود می‌آمیزند؛ لازم به ذکر است که از مواضع دیگرشان هم مشخص است که قصد تخریب و ایران‌ستیزی دارند. اما گاهی هم توسط اشخاص با مطالعه چنین ادعاهایی مطرح می‌شود که البته بسیار محترم هستند و در مطالعات تاریخی و فرهنگی اختلاف نظرات است که باعث پیشرفت می‌شود. در این نوشتار قصد ما نقد است. ادعای این دوستان شاید بر اثر نگاه صرفاً تاریخی و رویدادی به داستان‌های شاهنامه باشد. طبیعی است که نادیده گرفتن جنبه‌های اسطوره‌ای و توجه نداشتن به ورود حافظه جمعی در اینگونه آثار، چنین اظهاراتی را در پی دارد. نکته آنجاست که به نظر این بنده حقیر کیخسرو یک شخصیت اسطوره‌ای است که آمیختگی‌هایی با اشخاص تاریخی و در رأس آنها کوروش بزرگ داشته است (بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ داشته

است). اگر بخواهیم برای یک شخصیت اسطوره‌ای زمان دقیق تعیین کنیم کار بیهوده‌ای انجام داده‌ایم.

در این نوشتار بحث را در چهار بخش «کیخسرو در شاهنامه و آمیختگی زمان»، «کوی هئوسروه در اوستا»، «آمیختگی اشخاص تاریخی و شخصیت‌های اسطوره‌ای» و «نابودی منابع و انزوای نخبگان ایرانی، پس از تهاجم الکساندر» پیش می‌بریم.

کیخسرو در شاهنامه و آمیختگی زمان

بررسی شخصیت‌های شاهنامه با بررسی اشخاص تاریخی تفاوت فراوان دارد و نباید فراموش کنیم که در شاهنامه، ما با اسطوره‌ها سر و کار داریم. حقیقتی وجود دارد و اینکه ایرانیان خاطرات گذشته خود را به صورت داستان‌های اسطوره‌ای نگاه داشتند که دلایل آن در ادامه می‌آید. برای مثال اگر بگوییم کیخسروی شاهنامه پیش از کوروش بوده است شاید حاصل بدفهمی از اسطوره‌ها باشد؛ چرا که در اسطوره‌ها به ویژه داستان‌های شاهنامه که به مرور ساخته و پرداخته شده‌اند، یافتن زمان دقیق و پس و پیش دانستن شخصیت‌های اسطوره‌ای و اشخاص تاریخی نادرست است و زمان در چنین اسطوره‌هایی آمیخته شده است. چنین شرایطی فقط برای کیخسرو در شاهنامه وجود ندارد بلکه برای بسیاری از شخصیت‌های دیگر وجود دارد. برای مثال اسکندری که در شاهنامه از او یاد می‌شود دقیقا چه کسی است؟! چرا پدرش داراب پادشاه ایران است و پس از او اشکانیان می‌آیند؟! بدون شک اسکندر شاهنامه آمیختگی‌هایی با الکساندر مقدونی دارد اما با شخصیت‌ها و داستان‌های ایرانی هم آمیختگی شدیدی پیدا کرده است؟! همای چهرزاد دقیقا در چه زمانی از تاریخ ایران بوده است؟! آیا پیش از هخامنشیان بوده است یا پس از آنها یا هم دوره آنها؟! از اینها نشان می‌دهد که ما در تعیین زمان و تاریخ شخصیت‌های شاهنامه با مشکل روبرو هستیم و اتفاقا از ویژگی بسیاری از اسطوره‌ها همین مورد است. زمان آمیخته می‌شود، برخی از شخصیت‌ها فرازمانی می‌شوند و گاهی کاملا زمان گم می‌شود.

کوی هئوسروه در اوستا

می‌دانیم که زمان سروده شدن شاهنامه بسیار با زمان گردآوری اوستا فاصله داشته است و آن کیخسروی که در شاهنامه - و احتمالا پیش از آن در خدای‌نامه‌ها و داستان‌های ایرانی - بوجود آمد را نمی‌توان عیناً یکی از شخصیت‌های اوستا دانست بلکه حاصل حافظه جمعی مردمان می‌باشد که با روایت‌های چند شخص تاریخی و داستانی آمیخته شده است.

شخصیتی که در *اوستا* یاد می‌شود و با کیخسروی شاهنامه پیوندهایی دارد، هئوسروه (Haosravah) است که به عنوان یکی از گوی‌ها (گوی‌هئوسروه) مطرح است که البته نسبتاً محدود درباره او سخن گفته شده است.

نظرات و فرضیات گوناگونی درباره بخش‌هایی که از گوی‌هئوسروه در *اوستا* سخن می‌گویند وجود دارد. برای مثال در یشت‌ها از گوی‌هئوسروه نام برده شده است که اظهار نظر قطعی درباره زمان آن نمی‌توان کرد. متون اوستایی را بر اساس ویژگی‌ها و قدمت زبانی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱- متونی گاهانی ۲- متون اوستانی متأخر (تفضلی، ۱۳۸۹: ص ۳۶). یشت‌ها در اوستای متأخر قرار دارد و درباره تاریخ تألیف و تدوین اوستای متأخر نمی‌توان به قطعیت اظهار نظر کرد و در این بین احتمال‌هایی مطرح می‌شود که در قرن نهم و هشتم پیش از میلاد حدود یک قرن پس از گاهان، تألیف و تدوین شده باشد (ن.ک: همان: ص ۴۰). یشت‌ها سروده‌هایی هستند که عموماً به ستایش ایزدان قدیم ایرانی مانند مهر، ناهید و تیشتر و غیره اختصاص دارند... همه یشت‌ها از نظر قدمت یکسان نیستند (ن.ک: همان: ص ۴۴).

علاوه بر ویژگی‌های اسطوره‌ای که ذکر شد و آمیختگی زمان در اسطوره‌ها که در *اوستا* هم دیده می‌شود، با توجه به نکات ذکر شده و همچنین از آنجایی که *اوستا* به مرور گردآوری شده است یافتن قدمت دقیق بخش‌های مختلف آن دشوار است. بر اساس گفته‌های مورخان و دیگر شواهد، منابع گوناگون ایرانی پس از تهاجم الکساندر مقدونی رو به نابودی گذاشتند و بسیاری از آنها پراکنده شدند. پس از هخامنشیان و در دوران اشکانیان تلاش‌هایی برای گردآوری *اوستا* صورت گرفت و طبیعتاً نمی‌توانسته به صورت صد در صدی از آسیب و گزند و دگرگونی در امان بماند.

«آنچه امروزه به نام *اوستا* در دست داریم و از چند سده پیش از این در دانشگاه‌ها و مراکز علمی بزرگ جهان محور پژوهش‌های اوستاشناختی بوده، به سبب کاهش‌ها و افزایش‌ها و جابجایی‌ها و دستکاری‌های فراوانی که در طول تاریخ در آن راه یافته، نابسامان و ناهمگون است. از همین رو پژوهش در این نامه کهن و شناخت دقیق مفاهیم و رازها و اشاره‌های آن، کاری است دشوار... در طول بیش از یک هزاره اخیر، دست نویس‌های بازمانده *اوستا* تنها به صورت متن‌های ورجاوند دینی زرتشتیان، در ایران و هندوستان در اختیار خود آنها بود و در آیین‌های مذهبی ایشان خوانده می‌شد و دیگران یا از وجود آنها هیچ خبری نداشتند و یا از راه اشاره‌ها و یادآوری‌های پراکنده، مطالب افسانه گونه و بی بنیادی درباره آنها به خاطر سپرده بودند» (دوستخواه، ۱۳۸۵: ص سه و چهار).

اوستا، کتیبه باستانی یا سکه نیست که با فعالیت باستان‌شناسان به دست آمده باشد و بتوانیم قدمت داستان‌ها و بخش‌های گوناگون آن را بدون چون و چرا تعیین کنیم. همه پژوهشگران و دانشمندانی هم که قدمت‌هایی پیشنهاد می‌دهند صرفاً احتمال می‌دهند و به صورت فرض‌هایی مطرح می‌کنند؛ خود آنها بیش از همه کس از این کمبودها و نقصان‌ها آشنا هستند.

حتی برخی سوسروس در متون هندی را می‌خواهند به کیخسرو ربط دهند که هیچ ربطی به هم ندارند. صرفاً شباهت نام چیزی را نشان نمی‌دهد. سوسروس نه آمیختگی با کوی‌هئوسروه و نه ریشه یکسان با او دارد.

از اینها که بگذریم، وجود تاریخی کوی‌هئوسروه به اثبات دقیق نرسیده است چرا که هیچ شواهد باستان‌شناختی یافت نشده است. با توجه به آثار باستانی فراوان از هخامنشیان، از چین و روسیه گرفته تا مصر، کسی به وجود تاریخی هخامنشیان تردید ندارد. اما آیا چنین شرایطی برای کوی‌ها وجود دارد؟! آثار کنونی وجود چنین پادشاهی قبل از هخامنشیان را تأیید نمی‌کند. به نظر نمی‌رسد که یک کشور سازمان یافته بزرگ در مناطق شرقی و آسیای مرکزی بوجود آمده باشد (ن.ک: داندامایف، ۱۳۷۵: ۲۷-۲۹). نام کوی‌هئوسروه در منابع اقوام و ملل دیگر هم نیامده است. هرچند ممکن است با یافته‌های بیشتر اطلاعاتی از چنین فرمانروایانی به دست آید و احتمال می‌رود آنها رؤسای قبایل یا حکومت محلی بودند. آن چیزی که درباره قدمت زرتشت بیان می‌شود این است که بسیار بسیار کهن بوده است. این موضوع فقط در منابع ایرانی نیامده است بلکه در منابع یونانی هم چنین چیزی را می‌بینیم و در این بین گفتار گزان توس و افلاطون درباره زرتشت بسیار مشهور است. یونانیان قدمت زرتشت را چند هزار سال پیش از حمله خشایارشا به یونان خوانده‌اند. از طرفی در متون ایرانی هم قدمت بسیار بسیار کهنی برای زرتشت گفته شده است. گرچه به نظر این قدمت کمی اغراق شده به نظر می‌آید اما نکته آنجاست که اگر هم کوی‌ها وجود تاریخی داشته باشند بسیار بسیار کهن هستند و یافتن اطلاعات دقیق درباره آنها بسیار دشوار است. این احتمال هم وجود دارد که این کوی‌ها بن‌مایه داستانی داشته باشند همانطور که بعدها هم با سنت داستان سرایی در ایران به صورت آشکار مواجه می‌شویم.

برخی از شخصیت‌های داستان‌های اسطوره‌ای، بن‌مایه تاریخی دارند و به مرور هاله‌ای از اسطوره آنها را فرا می‌گیرد و به عبارتی دیگر به ساحت اسطوره راه پیدا می‌کنند؛ برای مثال چنین اتفاقی برای ابومسلم خراسانی رخ داد (ن.ک: کرمی‌پور و خالقیان، ۱۳۹۳) اما برخی از شخصیت‌های اسطوره‌ای از اساس یک شخصیت داستانی بودند. هنوز به طور قاطع نمی‌توانیم بگوییم که کوی‌هئوسروه از کدام دسته است! اما کوی‌ها چه بن‌مایه داستانی داشته باشند و چه بن‌مایه تاریخی در نتیجه‌گیری ما درباره کوروش و کیخسرو تفاوتی ایجاد نمی‌شود؛ چرا که داستان‌های کیخسروی شاهنامه پس از هزاران سال و آمیختگی‌های فراوان با تاریخ و اساطیر و... به وجود آمده‌اند. نکته‌ای که مورد توجه ما قرار گرفته است این است که چه اتفاقی در فاصله بین اوستای نخستین تا شاهنامه افتاده است که یک شخصیت اسطوره‌ای مانند کیخسرو در شاهنامه شکل گرفته که بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ داشته است.

آمیختگی اشخاص تاریخی و شخصیت‌های اسطوره‌ای

همانطور که اشاره شد، چه این گوی‌ها بن مایه داستانی داشته باشند و چه جنبه‌های تاریخی، رفته رفته در داستان‌های بعدی آمیختگی‌های فراوانی با مادها و هخامنشیان پیدا کرده‌اند. آشکار است که در اسطوره‌های ایرانی به ویژه شاهنامه با آمیختگی روایات روبرو هستیم. بعید نیست که کیانیان شاهنامه حاصل آمیختگی شخصیت‌های داستان‌های شرقی ایران، با مادها و هخامنشیان باشند. نام و یاد شخصیت‌های داستان‌های شرقی رفته رفته با خاطرات مادها و هخامنشیان آمیخته شده است به طوری که خاطرات مادها و هخامنشیان، داستان‌های شرقی را تحت شعاع قرار داد و کیانیان شاهنامه بیشتر شبیه به مادها و هخامنشیان شدند. کیانیان شاهنامه یک قلمروی بزرگ را در اختیار دارند و رفتار آنها شباهت‌های ویژه‌ای به هخامنشیان دارد و تشکیلات فرامانروایی کیانیان در شاهنامه یادآور تشکیلات هخامنشی است. هسته اولیه داستان‌های شرقی و شخصیت‌های آنها در هر زمانی که ساخته و پرداخته شده باشند، این آمیختگی به مرور بوجود آمده است.

آشکار است که شباهت‌های فراوانی بین کوروش بزرگ و کیخسرو دیده می‌شود (ن.ک: خالقی مطلق، ۱۳۷۴).

باز هم اشاره می‌کنم که اساساً این اشتباه است که بخواهیم شاهنامه را با دید صرفاً تاریخی نگاه کنیم بلکه شاهنامه دارای داستان‌های اسطوره‌ای است که به مرور آمیختگی‌هایی با تاریخ داشته‌اند نه آنکه تاریخ را عیناً نقل کنند. هر کدام از داستان‌های اسطوره‌ای ویژگی‌هایی دارند که باید این ویژگی‌ها را مورد توجه قرار دهیم و بعد جنبه‌های تاریخی را استخراج کنیم.

شاهنامه آمیختگی‌هایی با اوستا و شخصیت‌های اوستا داشته است (که در اوستا هم جنبه‌های حماسی و اسطوره‌ای زیادی دیده می‌شود) اما در شاهنامه عیناً همان اوستا نقل نمی‌شود و شخصیت‌های شاهنامه هم عیناً همان شخصیت‌های اوستا نیستند بلکه آمیختگی‌های شدیدی با اشخاص تاریخی دوره‌های گوناگون تاریخ ایران داشته‌اند.

درباره همانندی‌های کیخسروی شاهنامه با اشخاص تاریخی و اسطوره‌ای همواره میان پژوهشگران بحث و گفتگو بوده است. در این بین معمولاً از سه گزینه مهم نام برده می‌شود: هئوسروه (Haosravah) (یادشده در اوستا)، هووخشتره (پادشاه ماد)، کوروش (پادشاه هخامنشی).

برخی از پژوهشگران با کمک علم زبان‌شناسی و ریشه‌یابی نام‌ها به دنبال این هستند که کیخسرو را معادل یکی از این پادشاهان بدانند. این در حالی است که ذهن مردمان کهن چندان با زبان‌شناسی آشنا نبوده است و صرفاً شباهت نام‌ها باعث آمیختگی روایات آنها با یکدیگر می‌شده است. بنابراین تعجبی ندارد که کیخسروی شاهنامه به عنوان یک شخصیت اسطوره‌ای با همه این گزینه‌ها آمیخته شده باشد.

باید قبول کنیم که بخش زیادی از داستان‌های کیخسروی شاهنامه، درباره گوی‌هئوسروه در اوستا نیامده است؛ یاد گوی‌هئوسروه در اوستا بسیار محدود است.

همانطور که رفته رفته زبان تغییر می‌کند، شخصیت‌های داستانی هم با خاطرات تاریخی و اجتماعی آمیخته می‌شوند و در نهایت کیخسرو در شاهنامه بوجود می‌آید. آنچه در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد شباهت بسیار زیاد کیخسرو با کوروش است و به عبارتی می‌توان گفت کیخسرو بیشترین آمیختگی را با کوروش بزرگ دارد.

نابودی منابع و انزوای نخبگان ایرانی، پس از تهاجم الکساندر

اما چه اتفاقی افتاد که ایرانیان به صورت اسطوره‌ای و با این آمیختگی‌ها گذشته خود را در یادها نگه داشتند؟! این یک واقعیت تاریخی است که بعد از تهاجم الکساندر و در دوره هلن‌گرایی بسیاری از آثار و منابع ایرانی نابود شدند و از آن مهم‌تر نخبگان کشور و کسانی که وظیفه تاریخ نگاری یا رویداد نگاری را داشتند منزوی شدند. هنگامی که داده‌ها نابود شوند و بسیاری از نخبگان کشور منزوی شوند یا دستوری به آنها داده شود که مجبور به اطاعت از آن باشند، دانایی بی‌کم و کاست از تاریخ دشوار می‌شود اما حافظه جمعی است که یادگاری از آن دوران را در دل خود نگاه داشته است. حال که با پیشرفت مطالعات تاریخی و یافته‌های باستان‌شناختی، واقعیت‌هایی درباره تاریخ ایران بدست آمده است، هماهنگی‌هایی در تاریخ و شاهنامه می‌بینیم که بسیار شگفت‌آور می‌باشد.

نابودی آثار مربوط به هخامنشیان از زمان الکساندر مقدونی آغاز شد. او کاخ‌های پارسه را به آتش کشید و نابودی و کشتار فراوانی را انجام داد.

اما بدون تردید اقداماتی که پس از الکساندر توسط حکومت‌های بزرگ انجام شد به مراتب تأثیر گذارتر بود چرا که در طول یک مدت نسبتاً طولانی سعی کردند چهره هخامنشیان را تخریب کنند.

اما چه اتفاقی افتاد که روایات گوناگون با یکدیگر آمیخته شدند. برای مثال چه اتفاقی افتاد که یاد و خاطره هخامنشیان با داستان‌های شرقی آمیخته شدند؟

دلایل گوناگونی برای بوجود آمدن این آمیختگی می‌تواند وجود داشته باشد، از جمله شباهت‌های نام و رفتار این فرمانروایان داستانی و تاریخی با یکدیگر. اما یک نکته مهم وجود دارد و آنکه در زمان سلوکیان و عصر هلن‌گرایی رویکرد مثبتی از جانب فرمانروایان به هخامنشیان نبوده است و این رویکرد شاید باعث سخت‌گیری‌هایی درباره سخن گفتن از هخامنشیان و افتخار به آنها شده است، از این رو حافظه جمعی که یاد و خاطره شکوه هخامنشیان را در دل خود جای داده بود و احتمالاً مردمان نواحی گوناگون ایران خواستار ماندگاری یاد شکوه گذشته بودند، خاطرات مادها و

هخامنشیان را با داستان‌های شرقی آمیخت و رفته رفته داستان‌ها و روایات اسطوره‌ای-تاریخی بوجود آمدند. این روایات بودند که به نسل‌های بعدی انتقال پیدا کردند.

ما می‌دانیم که ایرانیان تا مدت‌های زیادی از خواندن کتیبه‌های باستانی نا توان بودند و این هم به دلیل تهاجمات بیگانگان و عصر هلن‌گرایی بود که ایرانیان را از این مهم محروم کردند. پس از حمله عرب‌ها باز هم این حافظه جمعی بود که کمک کرد تا یاد و خاطره شکوه گذشته حفظ شود. باز هم منابع زیادی نابود شدند و نخبگان منزوی شدند و آمیختگی‌هایی در روایات به وجود آمد؛ می‌دانیم که شاهنامه هم پس از اسلام سروده شد.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه گویا به شباهت کوروش در اقوال غربی به کیخسرو پی برده بود و در یکی جدول‌هایی که درباره پادشاهان آورده، نوشته است: کورش که کیخسرو است (بیرونی، ۱۳۸۶: ص ۱۵۲). برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

بیرونی به شباهت کوروش و کیخسرو تردید نداشته است (پیوست دوم)

بیرونی از پژوهشگرانی است که منابع و متون اقوام و ملل گوناگون را بررسی کرده است. متون غربی، متون یهودی و... جالب است که در آن زمان به شباهت کوروش و کیخسرو پی برده است و خوشبختانه اثر او به دست ما رسیده است و از گزند حوادث در امان مانده است.

چه بسی چنین رویکردی در دیگر پژوهشگران و دانایان ایرانی پس از اسلام، حتی فردوسی هم وجود داشت. یعنی ممکن است با کوروش در منابع غربی و یهودی (مثلاً کوروس در منابع یونانی یا کیروس در لاتین) برخورد کرده باشند و به دلیل شباهت‌های او با کیخسرو، اینچنین برداشت می‌کردند که کوروش همان کیخسرو است. می‌دانیم که بسیاری از این بزرگان با محتوای کتیبه‌های هخامنشی و آثار باستانی آشنا نبودند و به بسیاری از آثار باقی مانده از آن دوران که در دسترس پژوهشگر امروز است، دسترسی نداشتند (به دلیل تهاجم‌ها و نابودی‌هایی که از زمان حمله الکساندر به بعد رخ داده بود)؛ بنابراین چنین برداشتی از جانب پژوهشگران ایرانی آن دوران بسیار طبیعی بوده است.

برخی چنین شرایطی را نادیده می‌گیرند قصد سوء استفاده از روایات اسطوره‌ای گذشته ایران دارند. برای ما که در عصر ارتباطات قرار داریم و پس از سالیان سال تلاش و پژوهش دانشمندان، پس از رمزگشایی خطوط باستانی، به وجود آمدن چندین و چند ترجمه از کتیبه‌ها و متون باستان، پس از یافت شدن سکه‌های باستانی از زیر خاک، تاریخ نگاری دوران باستان ساده‌تر و دقیق‌تر شده است. ما با داشتن ترجمه‌های گوناگون از استوانه کوروش، رویدادنامه نبونئید، کتیبه بیستون و... نام کوروش را با صورت باستانی‌اش شناخته‌ایم و از رویدادهای زندگی کوروش با کمک تاریخ، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... آشنا شده‌ایم. آیا مردمان کهن نیز چنین شرایطی داشتند؟!

امروز ما با داشتن سکه‌های پادشاهان گوناگون و روایات اقوام و ملل گوناگون به راحتی می‌توانیم نام پادشاهان را و ترتیب آنها را استخراج کنیم. آیا مردمان کهن چنین شرایطی داشتند؟! از این رو در ارزیابی خود باید بسیاری از جوانب را در نظر بگیریم. تهاجم‌های بزرگ همانند تهاجم الکساندر و دوره سلطه سلوکیان و تحولات تاریخی را باید در نظر داشته باشیم. نباید توقع داشته باشیم که کوروش با نام کوروش و بدون هیچ کم و کاستی در متنی همانند شاهنامه آمده باشد. کما اینکه بسیاری از پادشاهان دیگر به صورت دقیق نیامده‌اند.

پیش از این ذکر شد که اختلاف نظر در حوزه پژوهش تاریخی و فرهنگی همواره وجود دارد و محترم است اما اقدامات ایران‌ستیزانه که به دنبال منافع دیگری هستند، در این موضوع قابل تأمل می‌باشد. ایران‌ستیزانی که قصد سوء استفاده دارند، رنج‌هایی که بیگانگان به ایرانیان تحمیل کرده‌اند را نادیده می‌گیرند. آنها فراموش می‌کنند همین روایات داستانی که حاصل حافظه جمعی مردمان است چه دستاوردهای فرهنگی و تمدنی بزرگی را نگاه داشتند.



بیرونی به شباهت کوروش و کیخسرو تردید نداشته است

(پیوست دوم)

مجید خالقیان

مطابق با به روزرسانی ۵ دی ۱۳۹۵

پس از انتشار مطالبی درباره شباهت کیخسرو در شاهنامه به کوروش بزرگ توسط پایگاه خردگان، هم میهنان گرامی استقبال نسبتاً خوبی از چنین نوشتارهایی کردند و در گسترش این مطالب ما را یاری نمودند. در آن مطالب به منابع ارزشمندی همانند آثار الباقیه ابوریحان بیرونی استناد شد و همچنین به پژوهش‌های یکی از برترین شاهنامه‌پژوهان جهان یعنی دکتر جلال خالقی مطلق اشاره شد. ولی از سوی دیگر باز هم شاهد واکنش برخی دوستان و همچنین برخی از تخریب‌گرایان بودیم. انتقاد برخی از دوستان بسیار قابل تأمل بود و باعث شد تا ما مطالبی در پاسخ به این انتقادات تهیه کنیم تا فضا برای نقد و گفتگوی بیشتری باز شود. نگاه کنید به:

آیا کیخسرو پیش از کوروش بوده است؟ (پیوست اول)

اما واکنش‌های دیگری هم وجود داشت که متأسفانه با تحریف منابع همراه بود، از این رو، گویا گویندگان چنین مواردی بیشتر قصد تخریب داشتند.

مهم‌ترین واکنش به موضوع ابوریحان بیرونی صورت گرفت. می‌دانیم که در یکی از جدول‌های آثار الباقیه بیرونی صراحتاً نوشته است: «کوروش که کیخسرو است» و این موضوع مورد توجه ما قرار گرفت.

اما برخی از دوستان واکنش‌هایی را نشان دادند که گویا ناشی از عدم آشنایی آنها با آثار الباقیه و همچنین عدم مطالعه دقیق آن بخش آثار الباقیه است. این دوستان می‌گفتند ابوریحان بیرونی اصلاً به این جدول اعتماد ندارد!! و به بخش‌های پیش از آن اشاره کردند!!

کاش حداقل یک بار مطلب «کورش در شاهنامه فردوسی» پایگاه خردگان را مطالعه می‌کردند و می‌دیدند اتفاقا در آن مطلب به تردیدهای ابوریحان بیرونی هم اشاره شده است!

نکته مهم آنجاست که **ابوریحان بیرونی به شباهت کورش و کیخسرو تردید نداشته، بلکه به تعداد پادشاهان، ترتیب، نام‌ها و از این دست موارد تردید داشته است.** همانطور که بیرونی نوشته است:

ولی با آنچه ما می‌دانیم از حیث عدد ملوک و نام‌های ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال ایشان اختلاف دارد (بیرونی، ۱۳۸۹: ص ۱۵۱).

می‌بینیم که بیرونی هیچ کجا ننوشته است که به شباهت کورش و کیخسرو تردید دارد و هر کس آن بخش را بخواند و با تاریخ پژوهی دوره پس از اسلام آشنا باشد می‌داند که اتفاقا بیرونی به شباهت‌هایی که در این جدول آورده، اعتماد بیشتری داشته است.

باید توجه داشت که تردید کلی بیرونی از نظر ترتیب و تعداد پادشاهان درباره این جدول منطقی است به ویژه با توجه به شرایط زمانی که در آن زندگی می‌کرده است؛ شرایطی که اسناد فراوانی نابود شده بودند و تاریخ و اسطوره در داستان‌های ایرانی آمیخته شده بودند. این تردید در آن زمان کاملا منطقی بوده است. البته تا پیش از پادشاهان هخامنشی در این جدول کمی ابهام وجود دارد و تردید بیرونی هم طبیعی است همانطور که بیرونی در نکته‌ای قابل تأمل می‌نویسد: «ملوک ایران را باعمال ایشان در بابل روی هم رفته نام برده‌اند» (همان). همچنین تردید بیرونی درباره مدت فروانروی هم قابل تأمل است.

اما همین جدول حداقل درباره **ترتیب پادشاهان هخامنشی** با توجه به آثار باستانی، سکه‌ها و کتیبه‌هایی که از سراسر جهان (از آسیای مرکزی گرفته تا مصر) در قرون اخیر به دست آمده‌اند و رمزگشایی شدند، اتفاقا یکی از دقیق‌ترین جدول‌ها از نظر ترتیب پادشاهان در *آثارالباقیه* بیرونی است. به همین دلیل است که باید سپاس‌گزاری ویژه‌ای از بیرونی بکنیم که از این جدول غافل نشده است.

نکته مهم که مورد بحث ما می‌باشد این است که برخلاف واکنش دوستان، **بیرونی در این جدول به شباهت‌هایی که آورده است، اعتماد بیشتری دارد** به طوری که در جایی می‌نویسد: «اخشویوش بن دارا که خسرو اول باشد» که بدون تردید منظور همان **خشایارشای بزرگ** است اما جالب آنکه برای **خشایارشای دوم** از نام **اخشویوش** استفاده نمی‌کند بلکه از نام **خسرو دوم بهره می‌برد.**

بیایید با هم بخشی از این جدول که مرتبط با پادشاهان هخامنشی است را نگاه کنیم:

**یکی از جالب‌ترین جدول‌ها از نظر ترتیب پادشاهان هخامنشی
در آثارالباقیه بیرونی**



همانطور که می‌بینید همین جدولی که بیرونی به ترتیب پادشاهان آن تردید داشته است با توجه به آثار باستانی، سکه‌ها و منابع گوناگون یکی از دقیق‌ترین ترتیب‌ها درباره پادشاهان هخامنشی است! حتی این جدول بسیار دقیق‌تر از جدول دیگری است که در صفحات پیشین درباره پادشاهان بابل آمده و نام پادشاهان هخامنشی در آن به چشم می‌خورد (بیرونی، ۱۳۸۹: ص ۱۳۰). در این جدول حتی به پادشاهانی که مدت کمی فرمانروایی کردند اشاره شده است؛ همانند خشایارشا دوم (در جدول با نام خسرو دوم آمده است) و همچنین سغدیانیوس و ارشک (در جدول با نام ارشیس) آمده است. اشاره بیرونی به قورس در کنار قمبوزس هم ارتباط با گئومات و کمبوجیه دارد و شاید صرفاً در اینجا جابه جایی رخ داده باشد. البته نام داریوش دوم هخامنشی در این جدول نیامده است و داریوش بزرگ با نام دارای ثانی خوانده شده است چرا که پیش از آن به داریوش مادی پیش از کوروش بزرگ اشاره شده است. به نظر می‌رسد، این داریوش مادی همان اوگبرو است چرا که در رویدادنامه نبونئید اینچنین آمده است:

کوروش شادباش‌ها به همه شهرها در (سرزمین) بابل فرستاد. اوگبرو، فرماندارش را به (نیابت) فرمانداری در (سرزمین) بابل گماشت (رویدادنامه نبونئید، ستون ۳، بند ۲۰ ترجمه ارفعی، ۱۳۸۹: ص ۱۵).

به نظر می‌رسد این اوگبرو همان است که در کتاب دانیال (باب ۶) با نام داریوش مادی از او یاد می‌شود (ن.ک: Schmitt, 2012). شاید نام داریوش برای اوگبرو یک نام شاهی بود، موضوعی که در شاهنشاهان هخامنشی هم دیده می‌شود به طوری که نام اصلی آنها چیز دیگری بوده و وقتی شاهنشاه می‌شدند، یک نام شاهی مانند داریوش برای خود بر می‌گزیدند.

به راستی باعث شگفتی است که بیرونی در آن دوران این جدول را تنظیم کرده است؛ هرچند کاستی‌هایی هم در آن دیده می‌شود اما تنظیم چنین جدولی در آن شرایط زمانی کار قابل توجه می‌باشد. از آن جالب تر این است که بیرونی به شباهت‌های شخصیت‌های داستان‌های ایرانی به پادشاهانی که در این جدول آمده، پی برده بود.

پیش از این در مطالب گوناگون به آمیختگی تاریخ و اسطوره در نزد ایرانیان به ویژه ایرانیان پس از اسلام اشاره شد و توضیح داده شد که چه اتفاقی افتاد که کیانیان بیشترین آمیختگی را با مادها و هخامنشیان پیدا کردند.

درباره گوی‌هئوسروه یعنی شخصیتی در اوستا که او را مرتبط با کیخسروی شاهنامه می‌دانند، توضیح داده شد و مورد بررسی قرار گرفت که آیا می‌توان وجود گوی‌هئوسروه و به طور کلی گوی‌ها را از نظر تاریخی به اثبات رساند یا خیر.

برای ما که در عصر ارتباطات قرار داریم و پس از سالیان سال تلاش و پژوهش دانشمندان، پس از رمزگشایی خطوط باستانی، به وجود آمدن چندین و چند ترجمه از کتیبه‌ها و متون باستان، پس از یافت شدن سکه‌های باستانی از زیر خاک، تاریخ نگاری دوران باستان ساده‌تر و دقیق‌تر شده است. ما با داشتن ترجمه‌های گوناگون از استوانه کوروش، رویدادنامه نبونئید، کتیبه بیستون و... نام کوروش را با صورت باستانی‌اش شناخته‌ایم و از رویدادهای زندگی کوروش با کمک تاریخ، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... آشنا شده‌ایم. آیا مردمان کهن نیز چنین شرایطی داشتند؟!

امروز ما با داشتن سکه‌های پادشاهان گوناگون و روایات اقوام و ملل گوناگون به راحتی می‌توانیم نام پادشاهان را و ترتیب آنها را استخراج کنیم. آیا مردمان کهن چنین شرایطی داشتند؟! از این رو در ارزیابی خود باید بسیاری از جوانب را در نظر بگیریم.

در هر حال با توجه به آثار باستانی فراوان از هخامنشیان، از چین و روسیه گرفته تا مصر، کسی به وجود تاریخی هخامنشیان تردید ندارد. اما آیا چنین شرایطی برای گوی‌ها وجود دارد؟!

با توجه به همین موارد است که بارها تأکید شده است که در تاریخ‌پژوهی و شاهنامه‌پژوهی **نباید نگاه پوزیتیویستی داشته باشیم**. اسطوره را درک کنیم، آمیختگی زمان در اسطوره را درک کنیم و سپس نتیجه‌گیری کنیم.

برای مثال اینکه بگوییم هیچ کجا ذکر نشده است که پدر کوروش، سیاوش است، و سپس نتیجه بگیریم که کیخسرو ربطی به کوروش نداشته است!!! نشان دهنده سطح پایین معلومات گوینده چنین سخنانی است چرا که چنین شخصی با اسطوره و آمیختگی زمان در اسطوره‌ها آشنا نیست! بنابراین چنین شخصی

نمی‌تواند آمیختگی شخصیت‌های اسطوره‌ای با اشخاص تاریخی را تشخیص دهد. سوالی از گویندگان چنین مواردی مطرح است که آیا در منابع دست اول درباره الکساندر مقدونی جایی ذکر شده است که پدر او داراب پادشاه ایرانی بوده است؟! آیا به این دلیل که در منابع دست اول این موضوع ذکر نشده است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که اسکندر شاهنامه هیچ ربطی به الکساندر ندارد؟! در صورتی که کاملاً مشخص است که اسکندر شاهنامه آمیختگی‌های فراوانی با الکساندر مقدونی دارد.

در پایان باید اشاره کرد که بیرونی از پژوهشگرانی بود که سالیان سال پیش با بررسی منابع و اقوام و ملل گوناگون به شباهت کورش و کیخسرو پی برده بود.

نوشتار اصلی با عنوان «کورش بزرگ در شاهنامه فردوسی» نخستین بار به تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۹۱، در تارنمای پردیس اهورا انتشار یافت. آن نوشتار پس از رفع کاستی‌هایی که داشت به پایگاه خردگان انتقال یافت و در این پایگاه به‌روزرسانی شد. با توجه به نقدهایی که به نوشتار اصلی صورت گرفت بر آن شدیم تا نوشتارهایی با توضیحات بیشتر در پایگاه خردگان قرار دهیم (پیوست اول و دوم) و به مرور این نوشتارها هم به روزرسانی شدند. از آن جهت که این نوشتارها به صورت جداگانه در پایگاه خردگان قرار داده شدند، مطالب مشترک فراوانی میان آنها وجود دارد.

شناسنامه نوشتارها:

خالقیان، مجید (۱۰ دی ۱۳۹۵). «کورش بزرگ در شاهنامه فردوسی». پایگاه خردگان. نشانی رایاتاری:

<http://kheradgan.ir/?p=1975>

خالقیان، مجید (۱۰ دی ۱۳۹۵). «آیا کیخسرو پیش از کورش بوده است؟». پایگاه خردگان. نشانی رایاتاری:

<http://kheradgan.ir/?p=12792>

خالقیان، مجید (۱۰ دی ۱۳۹۵). «بیرونی به شباهت کورش و کیخسرو تردید نداشته است». پایگاه خردگان. نشانی رایاتاری:

<http://kheradgan.ir/?p=15281>

بن مایه‌ها و یاری نامه‌ها:

آلن، تونی؛ فیلیپس، چارلز؛ کریگان، مایکل (۱۳۸۴). *سرور دانی آسمان*. مشاور: دکتر وستا سرخوش کریتس. مترجمان: زهره هدایتی، رامین کریمیان. تهران: نی.

ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارسنامه*. به کوشش منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
ارفعی، عبدالمجید (۱۳۸۹). *فرمان کوروش بزرگ*. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

استنفورد، مایکل (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نی.
الیاده، میرچا (۱۳۹۳). *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: طهوری.
بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۶). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیر کبیر.
بی‌نا (بی‌تا). *مجمل التواریخ و القصص*. تصحیح محمد تقی بهار. به کوشش محمد رضانی. تهران: کلاله خاور. قابل دستیابی در: goo.gl/uSd9oG

تفضلی، احمد (۱۳۸۹). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: سخن.
خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۴). «کیخسرو و کوروش». *ایران‌شناسی*. س ۷، ش ۱. صص ۱۵۷-۱۷۰.
داندامایف، محمد عبدالقدیریویچ (۱۳۷۵). «ایران عصر ماد و هخامنشی». ترجمه صادق ملک شهمیرزادی. در *تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی پژوهش یونسکو*. ج ۲، ب ۱. تهران: وزارت امور خارجه. صص ۱۷-۴۸.
دوستخواه، جلیل (۱۳۸۵). «سرآغاز» در *اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*. تهران: انتشارات مروارید.
شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹). *راهنمای مستند تخت جمشید*. تهران: بنیاد پژوهشی پارسه-پاسارگاد.
شهرکی، کوروش (۱۳۹۵). «آیا تخت جمشید در آتش سوخته است؟». پایگاه خردگان. نشانی رایاتاری: kheradgan.ir/?p=13380

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
کتزیاس (۱۳۸۰). *خلاصه تاریخ کتزیاس از کوروش تا اردشیر (معروف به خلاصه فوتیوس)*. ترجمه کامیاب خلیلی. تهران: کارنگ.

کریستن‌سن، آرتور (۱۳۸۱). *کیانیان*. ترجمه ذبیح الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
کرمی‌پور، حمید؛ خالقیان، مجید (۱۳۹۳). «بررسی محتوایی روایت ابومسلم خراسانی (با تأکید بر ابومسلم‌نامه طرسوسی)». *بهار ادب*. س ۷، ش ۴. صص ۴۳۷-۴۵۵.

گزنفون (۱۳۸۹). *زندگی کوروش (تربیت کوروش)*. ترجمه ابوالحسن تهامی. تهران: نگاه.

هرودوت (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: اساطیر.

Schmitt, Rüdiger (February 9, 2012). "GOBRYAS". *Encyclopedia Iranica*. Available online at ["www.iranicaonline.org/articles/gobryas-"](http://www.iranicaonline.org/articles/gobryas-).

پایگاه خردگان

تاریخ و فرهنگ ایران زمین

KHERADGAN.IR